

آهنگ سید

سال ششم

ه اول



آهنگ بدیع

نشریه جوانان بهائی طهران
مقالات بتصویب لجنه ملی نشریات امری میرسد
هر ماه بهائی یک شماره منتشر میشود
وجه اشتراك سالیانه
برای طهران ۱۶۰ ریال
برای ولایات ۱۴۰ ریال

سال ششم

شهرالجمال ۱۰۸

شماره اول

فهرست مند رجعات :

۲	صفحه	۱ - لوح مبارک
۳	"	۲ - پیام هیئت تحریریه آهنگ بدیع
۴	"	۳ - نامه از حضرت روحیه خانم حرم مبارک
۸	"	۴ - شرح حال متصاعد الی الله دکتر یونس افروخته
۱۲	"	۵ - شعر (صبح وصال)
۱۴	"	۶ - مسافرتی در ایران و اثرات آن
۱۸	"	۷ - معرفی کتاب (روش پرورش نواگان)
۲۰	"	۸ - آهنگ بدیع و خوانندگان

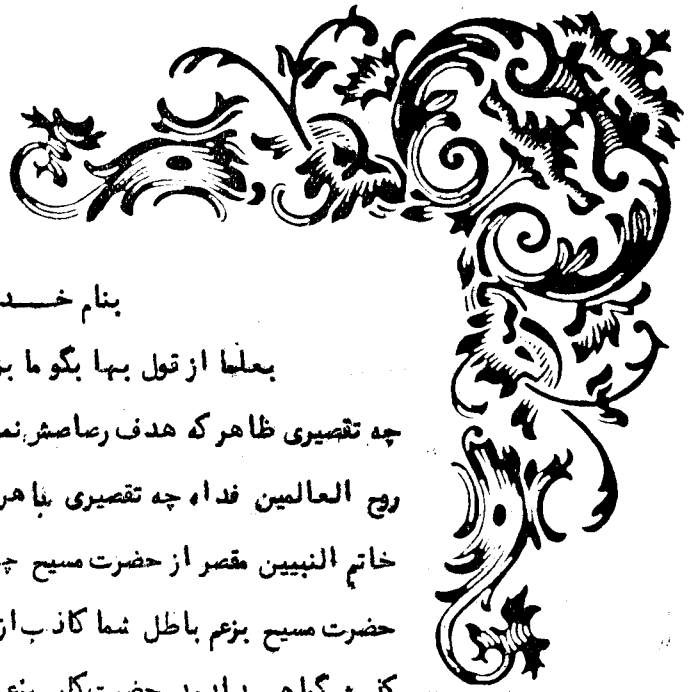
شرح عکسها - روی جلد : " این یک شهر عالم یک وطن و یک مقام است "
(از کلمات فردوسی)

- متن ۱ - کمیسیون تحری حقیقت جوانان بهائی طهران در سال ۱۰۷ بدیع ۱۳۲۹ شمسی
۲ - جناب پروفیسور اسکندر بوزانی (به آهنگ بدیع و خوانندگان مراجعه شود)

اردیبهشت ماه ۱۳۳۰

شماره مسلسل ۹۶

آدرس مکاتبات - طهران شرکت سهامی نونهالان - ایرج متحدین
" مراجعات " حظه القدری ملی - دفتر مجله آهنگ بدیع



بنام خداوند یگنا

بعلمنا از قول بها بگو ما بزعم شما مقصریم از نقطه اولی روح ما سواه فداه
چه تقصیری ظاهر که هدف رصاصش نمودید نقطه اولی مقصر از خاتم النبیین
روح العالمین فداه چه تقصیری بنا هر که بر قتلش مجلس سورا ترتیب داد سپید
خاتم النبیین مقصر از حضرت مسیح چه تقصیر و افترا هودا که صلیبش زد پیس
حضرت مسیح بزعم باطل شما کاذب از حضرت کلیم چه کذبی و اقرار آشکار که بسر
کذبش گواهی دادید حضرت کلیم بزعم باطل شما کاذب و مقصر از حضرت خلیل
چه تقصیری هودا که آتشش انداختید اگر بگوئید ان نفوس نیستیم میگوئیم افسوس
شما همان اقوال و افعال شما همان افعال والسلام علی من اتبع الهدی

”حضرت بها، الله“

پیام هیئت تحریریه آهنگ بدیع

دوستان عزیز با این شماره سال ششم آهنگ بدیع آغاز میشود جای آن نیست که سخن از مشکلات فراوان برانیم و خاطر دوستان را از زده سازیم چه خود واقفیم که عموم احبای الهی بر موانع موجوده در سبیل انتشار نشریات امری اطلاع کامل دارند پس احسن و اولی آنکه لب فرو بندیم و فقط به عنایات لانهایه جمال اقدس الهی جل ذکره الاعلی تکیه نمائیم که هر مشکلی را رفع کند و هر مانعی را با تائیدات افق ابها ایشتر مرتفع سازد .

امید و طمّین چنانیم که بیاری خداوند پاک رسی همتا و شمول تائیدات با هره مولای توانا حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه این نشریه روز بروز راه کمال پویند و سهمت عموم یاران الهی خصوصا جوانان عزیز بهائی بر رونق و جلوه اثر بیفزاید شك نیست که محرك و مشوق ما در این امر خطیر در مرتبه اولی احساسات قلبیه خفیه ای است که جوانان قرن یزدان را به داشتن يك نشریه مرتب تشویق و ترغیب میکند و سپس امید موفقیت در انجام این مقصود و هدف عالی بنحو اگسل و اتم میباشد البته این مقصود حاصل نشود مگر با کمک و مساعدت عموم خوانندگان و دوستان عزیز که هر يك بقدر مقدور در این سبیل معین و دلیل ما گردند و با تهیه و ارسال مقالات و مطالب و تذکر نقائص و معایب در انتشار آهنگ بدیع اشتراك مساعی صمیمانه فرمایند این است که ما اینک که اولین شماره سال ششم را انتشار میدهیم بار دیگر عموم خوانندگان عزیز را بهمکاری فکری و قلبی و مادی دعوت میکنیم امید آنکه این دعوت مورد قبول افتد و ایسن نشریه نماینده رشد فکری و ترقی معنوی جوانان قرن یزدان گردد .

(هیئت تحریریه آهنگ بدیع)

*****+

*

نامه ای از حضرت روحیه خانم حرم مبارک خطاب
بجوانان بهائی

((نقل از انگلیسی بفارسی توسط لجنه ترجمه))

((آثار امری))

امروز بعد از ظهر مقاله را که یکی از پرستاران قشون راجع بمشاهدات و خاطرات خود نوشته بود میخوانم داستان سربازی بود که دو چشم و ویای خود را از دست داده و در این اندیشه بود که چگونه این خبر را بمادر و برادران و خواهران خود اطلاع دهد بدون آنکه وحشت و نگرانی خاطر آنان را فراهم سازد این واقعه بطوری در مقابل چشم مجسم شد که از فکران خارج نمیشدم فکر میکردم اگر این قضیه برای من پیش آمده بود چه میکردم بختناحل آن بخاطرم رسید و احساس خوشی بمن دست داد بخود گفتم آری از آنجا که من یک فرد بهائی هستم میتوانم از این راه باو کمک و یاری کنم کاملاً مسئولیت و وظیفه^ی که در قبال بهائی بودن برعهده ماست ادراک کردم .

بهر سوی نظر افکنیم جز درد و الم نبینیم کثرت الام بحدی جانگذار است که انسان فکراترا بخود راه نمیدهد و از آن حذر میکند فی الحقیقه تجسم پریشانی و فلاکتی که میلیونها نفوس در آن بسر میبرند یک لحظه هم قابل تحمل نیست . فکر نفوسی که دائماً گرسنه هستند و در رنج سرما بسر میبرند فکر پیران و سالخوردگان که در نتیجه کمی قوت و بیماری ممتد شکسته و درمانده شده نه قوت آن دارند

که تکلیف روزانه خود را انجام دهند و نه معینی که از گرانی بار آنان بکاهد فکر رقت بار اطفال . . . که بهتر است از شرح بگذریم و حتی تا مل در احوال آنان ننهیم فکر سربازان که در اثر جنگ بسر میبرند و در هنگام راحت و فراغ برای فراموشی اوضاع گذشته و آینده در معرض تاثیر شوم مشروبات الکلی و همنشینان فاسد میباشند فکر کردن باین امور چنان ما را در هم میسکند که تا ممکن است سعی میکنیم از آن بگریزم آخر برای میلیونها نفوس بیچاره و نشان از این قبیل چه میتوان کرد .

زخم مرهم نهادن اشیا پشمی از قبیل دستکش و جوراب و شال گردن بافتن و سهام قرضه دولتی خریدن و شرکت در خدمات اجتماعی و غیر نظامی و حتی در باره موارد اشتغال بخدمات پشت جبهه کار فوق العاده ای نیست . البته این قبیل امور بایستی انجام گیرد بسم خود مؤثر است ولی فقط تسکین الام است وظیفه فرد بهائی بمراتب اصعب و اعظم است . وظیفه اصلی این است که باید واقعا بهائی بود .

چند روز قبل شخصی از حضرت ولی امرالله سؤال کرد در نظر فرد بهائی غرض از زندگی چیست . هیکل مبارک

جوابی را که با و فرموده بودند برای من نیز نقل کردند
فی الحقیقه قبل از شنیدن بیان مبارک از خود میبوسیدم
غرض مقصود از حیات چیست؟ آیا هیكل مبارک بسان
شخص فرموده اند که مقصد از زندگی در نزد معرفت الله
است؟ آیا غرض تکمیل نفس است؟ فی الحقیقه جوابی
را که فرموده بودند هیچ بخاطر نمیگذاشتند و این
بود که مقصود از حیات در نظر بهائی ترویج وحدت عالم
انسانی است زیرا زندگی ما بزندگی جمیع افراد بشر
وابسته و مربوط است. بهائی در پی سعادت و نجات خود
نیست بلکه خواهان سعادت و نجات عمومی است. ما نباید
نظر بخویش کرده بگوئیم "بخود مشغول باش و خود را -
نجات ده و ما من و ملاذی برای آخرت خود بیاندیش" ما
باید بگوئیم که زمین بهشت برین شود و این نظر عقیده
بسیار بزرگ و لیلی است حضرت ولی امرالله سپس فرمود
که مقصود ما ایجاد مدنیت جهان آرائی است که باید
بنوع خود در احوال و حالات افراد تاثیر کند و فی الحقیقه
از جهت عکس طریقی است که مسیحیت پیموده است
زیرا مسیحیت از تربیت فرد آغاز کرد و اجتماع را بوجود
آورد.

مقصد این نیست که بفکر اصلاح خویش باشیم و با در صد
رفع تصور و نقائص بر نیائیم مقصود آنست که وظیفه سنگینی
بعهدده ماست و باید از انوار حقایق مستوره در الواح دیگری
را نصیب بخشیم و نظر من تشکیلات و مداخل روحانی و لاجنا
و ضیافات نوزده روزه و مجمع شور روحانی کاملاً محل تعلیم
و تربیت ما هستند اگر ما در جامعه بهائی خود طرز خدمت

از
را با یاران نیاموزیم و با اموختن ان امتناع ورزیم دیگر
نباید منتظر ان باشیم که اهل عالم بگفته های ما گوش
فرادارند و با بر اثر اقدام مامی کنند. ما بیشتر تصور
میکنیم که نظم اداری ما یک رشته نظامات و قواعد واریقی
برای اداره و تمشیت امور بهائی است و شاید بهمین لحاظ
است که ما نتیجه مطلوبه را از ان نمیگیریم و حال آنکه این
نظم اداری یک رشته مقررات نیست بلکه وسایل ظهور
وحدت و تعاون و تعاضد در هیئت اجتماع است. از طرز
که ما متحدان متفقاً با اداره و تمشیت امور اجتماعی میپردازیم
باید جمیع صفات و فضائل بهائی از محبت و انصاف و عدم
تعصب و عدالت و وسعت نظر و حسن تفاهم و امثال ان تراوش
کند. هر گاه در محفل روحانی ما روح الفت و یگانگی حکم
فرما باشد یقیناً در ما نیز تاثیر نموده و بهتر میتوانیم این
روح را در جامعه ایجاد کنیم و تقویت نمائیم و چون این روح
در جامعه سر بیان یافت فوج فوج نفوس اقبال با امرالیه
خواهند کرد. آیا دیگر علتی برای عدم توجه ناس باقی
خواهد ماند؟ آیا اهل عالم انتظاری جز این دارند که
به بینند افراد در کمال روح و روحان با یکدیگر زندگانی
میکنند و کار میپردازند؟ مادام که ما خود از این نحوه
زندگانی محروم باشیم نباید انتظار داشته باشیم که
دیگران قلباً و واقداً علاقه با ما پیدا کنند.

تنها باین سبب بود که احساس نمودم اگر کاملاً سعی و -
کوشش نمایم که بهائی یعنی بهائی حقیقی باشم انوقت
میتوانم بان سرایا با بطور کلی بهمه امثال او که اینقدر
امروزه در رنج و مشقت بسر میبرند کمک و یاری کنم از حضرت

عبدالبهاء منقول است که فرموده اند سر سروری انست که بکلی خود را فراموش کنیم. اگر خللی در تشکیلات ما وجود دارد و نتیجه مطلوبه از آن حاصل نمیشود فقط - برای انست که ما خود را فراموش نمیکیم و حس انانیت ما در درجات شدت و ضعف خود در محافل و مجالس امسری هضم و ملازم ماست و در این محافل و مجالس گاه با حس برتری و تفوق نظریات و عقاید خود را بر دیگران تحمیل میکنیم و گاه سخنان دیگران را تنقید پنداشته مکر میگردیم و یا از شدت ضعف نفس تمام وقت مجالس را بی آنکه خود متوجه باشیم بگفته های خوشتر اشغال مینمائیم و در حال سلامت نفس از ابدای رای و نظر چنانکه باید خود داری میکنیم. فی الحقیقه اگر بکمال خضوع و در اثر شدت علاقه بیاران بذکر این مطالب پرداختیم از ان جهت است که خود نیز در چند لجنه و هنگامی در یک محفل عضویت داشته ام و چون ان ایام را بخاطر میاورم بحالات و رفتار کودکان ام میخندم و از ان شرمصارم. یاد دارم چقدر نظر خود را مهم می پنداشتم و اگر بان زیاد توجه و اعتنا نمیشد چگونه متاثر و جریحه دار میشدم حتی در - پاره احيان تصور میکردم که من در میان ان جمع که بسا اکبریت اراء نزدیک است با یک تصمیم لطمه یا مرالله وارد سازند تنها بهائی ثابتی هستم که در ان شرکت نجام ما باید نه فقط اعمال دیگران را با صبر و شکیبائی تحمل نمائیم بلکه نسبت بخود نیز باید بردبار باشیم و پیش از - پیش بکوشیم تا در - بیات اجتماعی خود که اهم واقدم - موارد است احوال و اطوار بهائی از ما ظاهر و هویدا

گردد فی الحقیقه دستور العمل بدیگران دادن از هر چیز اساتر است اشکال انجاست که وظیفه خود را تشخیص داده بان عامل گردیم مع الاسف ما اهل بها هم مانند سایرین مبتلا باین نقیصه هستیم و بیشتر بقصور دیگران - ناظریم و خیال میکنیم اگر فلان و یا فلان مانع و رادع نبودند هر اینه امور هیئت یا محفل یا جامعه ما بهتر اداره میشد و یحتمل انتقادات ما صحیح و درست باشد و لکن تنقید مشکلی را نیگشاید و دردی را درمان نمیکند بالعکس ممکن است ما را هم از وظائف مهمه دیگر باز دارد و در عین حال شك نیست همانطور که پاره ای از اغراض و نقائص - دیگران مانع و امتحانی برای ماست اغراض و نقائص ما نیز مانع و امتحانی برای سایرین است بنظر من بدین طریق میتوان این نقیصه را مرتفع ساخت:

اول آنکه سعی در تکمیل خود نمائیم چه هر اندازه ما در اصلاح خود بکوشیم بهمان میزان در اصلاح جامعه کوشیده ایم دوم آنکه بتمام قوا سعی نمائیم کاملاً بر وفق نظم اداری بهائی رفتار کنیم زیرا این نظم مرکب از یک رشته اوامر و - نواهی نبود بلکه زنده و بناظر است.

اماره بها که از حرارت شمس حقیقت نشئه جدید یافته اند با ایمانی راسخ تعالیم و احکام آئین خود را متابعت و - پیروی مینمایند فی الحقیقه این جمع شیفته این تعالیم بوده بدان مباحث مینمایند و جان و دل میکوشند که بموجب ان رفتار کنند در نیائی که شرب مسکرات از عادات و رسوم - جاریه است و عقیده عمومی تحدیدی برای مناسبات جنسی قائل نبوده انرا غیر ضروری و مغایر اصول صحی تشخیص میدهد و تعصبات نژادی و طبقاتی بحدا علی حکم فرماست

بہائیان از شرب مسکرات احتراز می‌جھند و در نہایت تنزیہ و تقدیس زندگانی نموده نوع بشر را از سیاه و سفید و وضع و شریف کاملاً یکسان میدانند و معاشرت و موافقت با آنان را فزونی واجب می‌شمرند و در این سبیل از هیچ‌گونه لطم و محرومیت باک و دراس ندارند اینگونه اعمال که در نظر مادیون و متفلسفین بگذشت و فداکاری تعبیر می‌شوند لالت بر حقیقت ایمان آنان مینماید شک نیست که احبای الهی بحسن اخلاق و صحت عمل در بین ناس مشاسار بالبنانند ولی هنگامی که در تشکیلات امری با یکدیگر اشتراک مساعی میکنیم بعضی نواقص و عیوب کوچکی از ما ظاهر میشود و حال آنکه نظم اداری حضرت بہاء اللہ یگانہ درمان الام و استقامت اہل عالم است۔ من در بارہ علل و موجبات این نقائص بارہا فکر کرده ام و آنچه بنظم رسیدہ است صواب بسیار خطا عرض میکنم مسلماً این پاسخ کامل نیست ولی ممکن است برای دیگران در کشف علل آن مفید باشد و ان این است کہ مادر مسائل اداری و تشکیلاتی خویش توجہ و اعتنائی با حکام و تعالیم روحانی نداریم در صورتیکہ عدم توجہ با اصول و مبادی روحانی کاملاً منافی با اساس حکومت بہائی است حضرت بہاء اللہ اب سماوی برای ان ظہور فرمودہ اند تا ملکوت اسماں را بر روی زمین استقرار دهند۔ حال اگر قلباً باین اصل معتقدیم باید بہ بینیم مقصود از این بیان چیست مقصد آنست کہ عالم در تحت اداره قانون یعنی قانونی روحانی در آید و نظم و انضباط و تشکیلاتی کہ بر مبادی الهیہ بودہ و باغراض و مشتہیات نفسانیہ بشری الودہ نیست در ان حکم فرما شود و بنا بر این باید

افراد و تشکیلات کہ مظهر نظم اداریست بیشتر از موارد دیگر سعی و کوشش نمایند کہ اعمال و اقوال آنان با موازین امریہ منطبق گردد و با این حال چہ بسا دیدہ میشود وقتی یکی از احبای مخلص وارد محفل یا لجنہ یا کانونتشنی میگردد ادا ب و رفتار بہائی را فراموش کردہ و مثل یک تاجر یا مدیر عامل مؤسسہ و یا سیاستمداری صرفاً اداری میشود در این قبیل احیاناً یقیناً الہام و تائبید از ان جمع روی میتابد مثل آنست کہ جاری الہام را مسدود کردہ باشیم در این صورت البتہ قوای عظیمہ امراللہ ما را بہرکت نخواهد آورد بلکہ محرک ما مانند اعضای سایر شوراہای برہیادہ و اغراض گوناگون و مسائل شخصی و زور گوی و نظائر ان خواهد بود چرا باید چنین باشد؟ آیا این عقیدہ کہنہ دیرین در ما رسوخ کردہ است کہ خداوند تنها مرتبط با نفس ما بودہ و بر عرش خود برای نجات روح و حیات بعد از مرگ ما جالس است و یا آنکہ تصور میکنیم برای اداره و تمثیل امور صوری استعانت و مدد الہی لازم نیست و ما کمال قابلیت را برای اداره امور خود داریم در ہر حال آنچه مسلم است آنکہ چنین وضعی مانع از آنست کہ روح محبت و یگانگی و الفتی کہ ملل عالم تشنہ اند در جامعہ از ما ظاہر گردد و سبب اقبال نفوس با مراللہ شود۔

ما با استعداد و قابلیت خود نا ظریم و فاعل از انیم کہ چگونه خداوند نفس ضعیفی را کہ منقطع از غیر او گردد بقدرت کاملہ اش با اجرای امور عظیمہ موفق میکنند ما ناروٹ بزرگ ترین نمونہ و مثالی است کہ در اثر تمسک و توسل بقوہ الہیہ

ان خاک درگه یزدانی و بلبل گلستان ربانی که سالها در کوی دوست میزیست چه نفعات خوش و نغمات دلکش بارمغان آورده بود که سائرین بوییدند و شنیدند و من بیبهره و نصیب بر جای ماندم پس معذوم دارم که از این سطور نظر استفاده داشته باشید و خوانندگان مجلدها را ارمغانی دهید . همچنانکه پیمه ضایند، محترم ان مجله نیز عرض شد محضر اجرای امر ایشان و سرای آنکه مختصری تاریخ را که از زندگی جناب دکتر میدانم و اغلب را خود یاد داشت فرموده اند فراموش نشود مقاله مینگارم و اگر چنانچه توسط شخص دانشمند و مطلعی تکمیل گردد انوقت که درسی نیکو برای نوجوانان ما خواهد بود اولاً خوانندگان را باید متوجه کنم که جناب دکتر فروخته هیچگاه بدیع تاریخ زندگی خود در کتابهای تاریخ بهائی مایل و حتی راضی نبود چنانچه بلورها می فرمودند " حضرت فاضل مازندرانی اصرار دارند که شرح حال خود را برای بدیع در تاریخ بدیع ولی این از نظر لطف ایشانست و بنده میل چنین کاری را ندانم در یاد داشتهائی که از ایشان اخیراً یافته ام چنین مینگارند .

۱۲ شهرالسلطان ۹۶ فوریه ۱۹۴۰ " هو الابهی " مدتیست که حضرت فاضل مازندرانی ناشر نفعیات رحمانی مؤلف کتاب تاریخ امری تاریخ زندگی این عبد نا لایق را با اصرار و ابرام تمام خواستارند این عبد تا توانستم دلفره زدم و هذر خواستم زیرا هر هنگام که قلم بدست گرفته اراده تحریر نمودم عظمت امر ابهی در نظرم

مجسم قصور و حقارت و هدم لیاقت خود بیشتر مشهود گشت و قلم باز ماند بالا خص آنکه چون هفته . یک شب در منزل با استماع تحریرات ایشان مدت چند سال نائسل آمده ذکر خدمات و جانفشانیهای رجال اعظم ابهی را - بسمع خلوص و ارادت شنیده ام سزاوار ندانستم که نام بی نشان خود را در ردیف مشاهیر عباد که در دفتر روزگار بقلم یا قوتی ثبت درگاه احدیت است در اویم با خود گفتم در دفتری که خورشید اندر شمار ذره است

تاریخ خود نوشتن شرط ادب نباشد لکن بشکرانه اینکه حضرت فاضل این عبد را با استماع کتب تاریخ امری خود مفتخر فرموده اند لازم دانستم امر ایشان را اطاعت و با کمال خجالت و انفعال بتحریر این سه ور بپردازم " انگاه شروع بمطلب میکنند ولی ناتمام بنوشتن مقاله دیگری میباشد مینمایند و ان اوراق همین اوراقی است که مورد استفاده این بنده قرار گرفته .

حقیقتاً هم این خواهش باید با تردید انجام شود زیرا چنانچه متذکر شده اند زندگی خود را بی مقدار تر از ان میدانستند که در حلقه بندگان خدم جمال قدیم در آورند و نامشان پایدار ماند بطوری که بدوستان خود نیز در این اواخر فرموده بودند که در روزهای محفل تذکریم زکری از من نشود و صحبتها حصر در عظمت و قدرت حق باشد "

به محفل که حدیث تو بر زبان آید

چه جای نام کسی تا که نام خود بیسم

بلوری که نور خود از خورشید جهانتاب می داند و یک لحظه روی گردانیدن از ساحت منورش خود را محو و نا دیدنی مشاهده می کند کجا جرات آن دارد که نامش را در گوشه اوراقی که نام حضرت مولی الوری میدرخشد جای دهد و یادرحفلی که نام جمال مبارک بزرگانها می رود به خدمات او هم اشاره شود و انوار خد ماتش را که منبعث از نور آنهاست بخود نسبت دهد مگر آنکه فضل سبحانی شامل حال گردد و امر بمبرمش چنین تعلق گیرد و بفرماید

"زندگیش تاریخ دو عصر تکوین و رسولی را زینت میدهد" در اینجا است که قلم و فکر هر دو باز میماند و این عنایت عظیم بنده را وامیدارد با یاد و قول جنابشان که بارها میگفتند و در نوشته های خود در مقام تعجب از مرحوم مولای حنون می آوردند بگویم خیم که حل عدل معما کرده

این نکته چه خوب بر زبانه آورده اند و آنجا که نهایت توانند باشند

نی کرده چه کرده چون ناکر
انگاہ بشرح وقایع زندگیشان ببرد آنم و خد ماتش را بموجب بیان مبارک حضرت ولی امرالله زینت بخش تاریخ کنم

برای شروع شعری را که بنام خود بجناب فاضل داده امند و تاریخ تولد شان در آن درج است مینگارم
سال خمس عشرین بهائی

نهادم پا باین دنیا ی مهم

سه سال دیگر ار من زنده مانم
رسم براتهای قرن اول
چه سود از عمر بیحاصل در این دهر
که کل مشغول خدمت من معطل
یکی در محفل تبلیغ چون شمیع
یکی راه هدایت را چومشعل

خوشا بر حال جانبازان فعال
بدا بر حال من بیکار تنبسل
خوشران سر کوفته در پهای جانان
خوشران جان کوشتا بد سوی مقتل

کجا من لایق ام که نامم
شود در دفتر نیکان مسجل

ولی گر فیض ولطف غصن متمسک
که در گاهش ملائک راست مقبل

شود شامل یقین هر جسم ناسوت
شود بر جان لا هوتی بمبدل

جناب مشهدی حسین که تازه بشرف ایمان فائز شده -
بود چندی بعد از ازدواج با خانم شاه باجی (که -

بعدا او هم بامر مبارک مومن شد) در عدد تبلیغ یکی
از بزرگان کلیمی برمیاید و چون این شخص کلیمی موفق

بایمان می گردد بیکروز بمنزل جناب مشهدی حسین
میشتابد و او را مزده میدهد که دوش تغالی زده ام و -

بزودی در روز ه ساعت تولد حضرت یونس تورا پسر
اید که بیمن آن روز مبارک شاید که نامش یونس گذاری

در روز موعود یونس معهود متولد میشود و زندگی پر

افتخار خود را شروع میکند .

تا هفت سالگی در قزوین میماند سپس با یکتا برادرش -
ضیاء الله (که بعد ها لسان حضرت مولی البوری اورا -
فضل الله نامیدند و اکنون نیز با این اسم در امریکا
متوطن میباشند) و مادر بجانب طهران رهسپار میشوند
و چون در طهران در ان موقع مدرسه نبود و مکتب خانه ها
یا مفلوک ویا مانع ورود بچه بهائی میشدند در خانه
مرحوم مانکچی حضرت ابوالفضائل به تعلیم ایشان همت
گماشتند و چندی هم در خدمت میرزا حسین خان ثریا
تلمذ نمودند و پس از یکسال بمدرسه خواهران تبارک
دنیا (ژاند ارك) ورود نموده بتحصیل زبان فرانسه
پرداختند و چون این مدرسه که تمام شاگردانش بجز سه نفر
ارمنی بودند بامر ناصرالدین شاه بسته شد این سه نفر
زیر نظر پدر یکی از ایشان میرزا علی خان مترجم الممالك
بتحصیل زبانهای فرانسه وانگلیسی مشغول شدند و میرزا
علی خان علی رغم گفته دستان وفامیلش که تعلیم یکبچه
بهائی را گناهی عظیم مینداشتند در تعلیم این بچه
بهائی بشدت کوشید در حدود همین ایام بود کسیه
جناب مشهدی حسین پدرشان بشطر اقدس متوجه و -
بزیرت جمال قدم فائز میگردد .

باری یونس کوچک که از همان اوان کودکی هوش ذاتیش
نمایان بود شبها بعوض بالش سر بر کتاب سخت مینهاد
و خواب راحت بر خود دریغ میداشت تا مبادا نرمی بستر
بخواب خوشش کشد ویا در تحصیل دانش را در ضمیرش
بکشد تا بید سحر گاهی برسد و منزلگه خود را آشیان

غفلت و بی خیالی یابد .

..... این نیرنگها که از کودکی بی تجربه عجیب مینمود
کودک نورس را در سن چهارده سالگی در زمانیکه
حتی بزبان لغت نام یکنفر بهائی در خانه غیر خطرناک
و غیر ممکن بود بخانه اعیان و اشراف ان زمان وارد نمود
و چون زباندان در ایران ان موقع منحصر بدو سه نفر
بود خواهی نخواهی مری و معلم خود انها و کودکش
کرد و آنان را ناچار بدم فرو بستن در مقابل زبان گویای
معلم جوان خود نمود و اولین سرمشق را در زندگی
بجوانان و اطرافیان داد و فهماند که :

علم و معرفت چراغ رهنمای سرافرازی و بزرگوارست در هر

کاشانه که بر افروزد و مشعل دار افتخار و موفقیت است در

هر خانه که بنشیند از جمله شاگردان ایشان پسرهای

اقا سید صادق طباطبائی همان مجتهدی که در سال

۱۳۰۰ فتوای قتل احبای طهران من جمله پدر دکتر

یونس خان را داده بود بودند (توضیح آنکه پدر جناب

دکتر پس از بازگشت از ارض اقدس محبوس میگردد و

همین مجتهد فتوای قتل محبوسین را میدهد جناب

دکتر که طفل خرد سالی پیش نبود نزد وزیر نظام رفته

با شجاعت بی نظیری در خواست استخلاص پدر را میکند

وزیر نظام که بی همت فصاحت بیان طفلی در چنین سن

میگردد اقدام باستخلاص جناب محمد حسین میکند .

باری شاگردان اجبارا دم فرو بستند و زمزمه ملکوت از -

زبان گویای کودک امری شنیدند تا آنجا که این گفته و

(بقیه در صفحه ۱۳)

صبح و عصال

<p>بگیر جام و بیاور شراب گلزاری بر آرزو سرکه برآمد سحاب آزاری زابر زاله چکید و ز خاک لاله دید بنفشه مویای گلزار غنچه دهن که خیمه زد بچمن یاسمین ونسترون بساط عیش بپساید بطرف باغ کشید نمای رخ که گل و لاله منفعل سازی بیک کرشمه بتا کار اهل دل سازی زسرق چهره بتابی بقلب نور امید بدشت و صحرا گسترده شد حریر و پرند بگو بظالم دیدار چند خسبی چند شده است دشت و دمن رشک روضه مینو زنند نغمه که یا لا اله الا هو تبارک الله از صنع کرد کار مجید هوای باغ بود عطر بیز و مشک افشان بیاض رضوان کرد اشکار سرفشان وزین عنایت بر جسم دهر روح دید بیزم عشرت بنشین و غم زدل بسزدای چو فرصت است تو را گوئی از میان بر بای که وقت چون گذرد دیگرش نخواهی دید ببیشگاه جلالش جهان نمود سجود کمال یافت جهان از جمال رب وجود خوش آنکه دوره وصلش دمی نیار امید گشای دیده که افاق غرق انوار است زکائی آنکه بصبح وصال بیدار است برخ سرشک ندامت نیاید شپا شید</p>	<p>گرای نگار بود با منت سرریاری چه خفته ای که جهان خواندت ببیداری بهار چهره ای سرو قد نسری من تن یکی بجانب گلزار برفشان دامن بچم بیباغ که شمشاد را خجل سازی زسرو بالا عد سرو پا بگل سازی عروس گل زرخ اتشین نقاب افکنند نوای بلبل عاشق گشاید از دل بند هلاز مقدم ارد بیبهشت مشکین بو خند پرو قمری و دراج وصلل و تیمبو بود بصحن چمن نور ایزدی تابان بیاد آنکه در این روز مظهر سبحان نوای شکر برار از دل و ترانه سررای بوجد و شادی بر خیز و خد متی بنمای گرفت پرده چو از رخ جمال حسی و دود زستر غیب برونشد هر آنچه بسد موجود الا خموش چرائی که گاه گفتار است فضای دهر معطر ز جعد دلدار است (نعمت الله ذکائی بیضائی)</p>
---	--

بقیه از صفحه ۱۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰ دکتريونس افروخته

وشنیدها ريسان محبت شاگرد ومعلم شد وايسن رفت واماها بدوستی عمیقى تبديل گشت با انها که ذوقى داشتند انجمن ادبى تشکيل دادند وسا طرح اشعار وادبیات دل انگیز امری وغيره بتحسين وتکریم وادارشان کردند چنانچه چندی پیش که از طرف محفل مقدس روحانی ماموریتی نزد قوام السلطنه رئیس الوزرای وقت داشتند درضمن صحبت وقتی بیاد غزل

دوشم سروشراغلی برگوشر هوشرزد هسی

کی هست روی ابهی شرب الیهود تا کسی که با هم طرح واستعمال کرده بودند افتاد وگفته بود هان عجب زمانهای خوبی بود وجناب دکتريون نیز اظهار داشتند حالیه هم روزگار خوبست حضرت عالی که دارای مقام رفیعی میباشید وبنده هم از وضعیت خود خوشوقت وخورسند میباشم (بدیهی است قوام السلطنه مصدق نبود بلکه از نظر علمی وادبى سابقه دوستی با مرحوم دکتريون داشتند .)

بالاخره مدتها گذشت واین تازه جوان با زبان ناپخته خود بتبلیغ وتدریس سرگرم ویرکسب مادی ومعنوی هر دو مشغول بود تا ایننگام که لوح غرای عظیم ذیل

جناب میر یونس علیه بهاء الله

هوالتاطق امام الوجوه العالم

قد فتح باب الفردوس الاعلی وخرجت منه طلعة من الطلعات رسارت الی ان قامت فوق الراس ونوات

بأعلى النداء يا ملا الارض والسما تالله هذا ليوم
بشرت به كتب الله من قبل ومن بعد واثارت باصبعها
وقالت هذا هو الموعود ورب الجنود الذين بظهوره
فاز الظهور بمكلمه والسدره بمؤيد ها ومقصود ها
قد اخذ جذب الظهور كل الاشياء يهللون ويكبرون
ويصفقون بذلك ارتفع النداء من كل الجهات طوبى
لمن سمع واجاب وويل لكل غافل مرعب

قد حضر اسمك لدى المظلم وذكرك من احسننى
الذى سعى بالحبيب عليه بهائى اقبلنا عليك وانزلنا
لك ما نال به عرف المواهب لطف اياك ان تحزنك
ضوضاء الغافلين او تخوفك سلاوة الذين كفروا بالله
رب الارباب خذ الكتاب بقوة من عند نام اقراء بالروح
والريحان لاهل الامكان قل يا قوم انصفوا بالله
ولا تتبعوا اهل الضلال يا يونس قد ظمروا
من كان مخزوناً في ازل الازال واتى من كان موعوداً
في كتب الله الغنى المتعال نسئل الله ان يؤيد
الغافلين على الرجوع والانابه لدى باب فتح على من
فى السموات والارضين اذا سمعت ندائى الاحلى
وصير قلى الاعلى اقبل بقلبك الى الله مولى الورى
وقل لك الحمد يا منزل الايات ومالك الاسماء و
الصفات بما سقيتنى كوثر بيانك وهديتنى صراطك
اسئلك يا مقصود الكائنات ومرسى الممدنات بالبحر البيا
الذى ماج باسمك وعرف الرحمن اذ هاج بامرک
وباتوار فجر ظهورك وبالاسرار المكنونه فى كتبك
ان تجعلنى خاضعاً لاوليائك ونادقاً بذكرك وتناك
وقائماً على خدمت امرک اشهد يا الهى بان امرک
(بقیه در صفحه ۲۰)

مسافرتی در ایران و اثر آن

***** پروفیسور اسکندر بوزانی *****

اللہ ابھی :

چند وقت بود کہ دلم خیلی میخواست بخاک پاک ایران سفر نموده از هوای عنبر شمیمه ان خطه باستان شمه^ی چند واز صحبت پر روح وریحان احبای ایرانی حکمتی چند فراهم بیاورم - چرا؟ از ایام جوانی کہ برای دفعه اول کتاب آقای نیکلای فرانسوی را در باره شهادت - حضرت اعلی باب مطالعه نموده وزیران شمرین فارسی را تا حدی یاد گرفته بودم یگانه ارزوی قلبم دیدن ایران بود - ولی سالهای دراز گذشت کہ یگانه فرصتی کہ داشتم بزبان فارسی حرف بزنم در ایطالیابوده یعنی با ان عده که ایرانیان کہ از رم عبور میکردند .

صحبت با دوستهای ایرانی برای بنده مثل بوسه بود کہ شاعران قدیم فرمودند :

کار بوسه چو آب خوردن شور

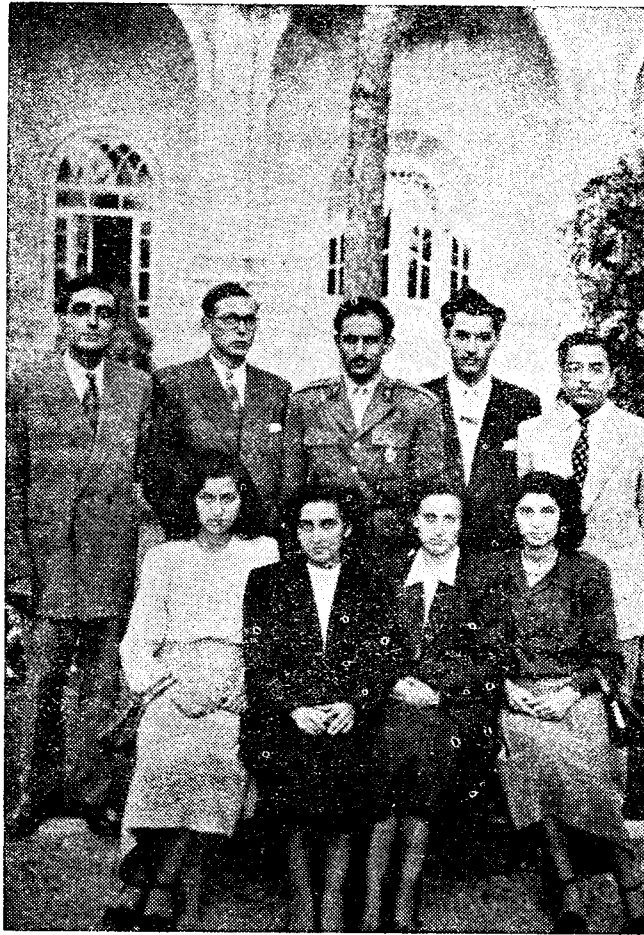
بخوری بیشتر تشنه تر گردی

بنا بر این چون در رم موفق شده بودم فقط چند تا بوسه مجازی بخاک ایران بدهم امیدم همیشه این بود کہ انشاء اللہ روزی بتوانم بایران رفته هزاران هزار بوسه حقیقی بد رستها وحتی سنگهای ان مملکت تاریخسی نمایم . قبل از تصدیق خود با وجود اینکه در خصوص امر مبارک معلومات نسبتا زیادی فراهم آورده بودم -

ولی ان هم از لحاظ علمی بوده و تا وقتی کہ بالاخره تصمیم گرفتم داخل سایه مقدس امر گردم هیچ علاقمندی قلبی نسبت بان دیانت نداشتم . عجب نیست (و حال این موضوعرا بهتر از قبل میفهم) کہ فقط علم مجرد یعنی بعبارت آخری علاقه مندی کہ فقط عقلی باشد ان قوسه نداشته کہ بنده را تشویق نماید ان پول کمی کہ داشتم برای سفر ایران صرف کنم . فقط امر مبارک بهائی بوده کہ بنده را ان صبر و قوه راداد کہ پول مختصر خود را - شاهی پشاهی جمع کرده بالاخره موفق شدم سوار طیاره گردیده بخاک ایران خود را برسانم

اولین روزی کہ خاک ایرانرا دیدم روز هفتم اکبر بود کہ از بغداد حرکت نموده بعد از چند ساعت سفر تا کوسی از مرز خسروی عبور کردم . باید گفت کہ نخستین تجربه ای کہ با ایرانیان داشتم خیلی خوب نبود .

در همان تاکسی کہ بنده سفر میکردم يك آقای ایرانی نیز بود کہ وقتی فهمید بنده مهمان بهائیان طهران خواهم بود با چشمهای پر تعجب از من پرسید کہ چطور اقا ؟ نمیدانید کہ این بهائیان همه دروغگو هستند ؟ و علاوه - بران بد اخلاقی انها هم امری است واضح و بصری چون بر طبق شریعت خود شان انها اجازه دارند با مادرها



وخواهر های خود عروسی کنند !! هیچ جواش نندادم
برای اینکه حکما فرموده اند جواب ابلهان خاموشی -
است ولی خود بخود فکر کردم که ممکن است بعضی
ایرانیان دیوانه باشند چون اینگونه مزخرفهای بسی
دلیل وی معنی مطابق آن گفته های پر حکمت وان -
عبارات متین بر نصیحت ابدان نبود که من در کتابهای
مشهور ادبیات ایران خوانده بودم .

ولی موقعیکه بطهران رسیدم منظره روحانی بکلی دیگرگون
شد . بعد از جستجوی درازی با آقای منوچهر زربیح
که انرا در ایتالیا شناخته بودم میتوانم پدر روحانی
خود نام گذارم ملاقات کردم . از آن ساعت میتوان گفت
بهترین ویر معنی ترین روز های عمر من شروع شده که
متاسفانه منحصر بده روز فقط بوده . البته در یک مقاله
مختصری نمیتوانم خاطرات آن ده روز و تاثیرهای که شرکت
در محافل پر محبت بهائیان طهران بر من نمود بطور
مفصل خدمت خوانندگان گرامی شرح دهم . بهتر این
است که مختصرا ورو بهمرفته از اثر و نفوذی که مسافرت -
ایران و دیدن احبای طهران بر قلب من نموده بحث
کرده افکاری چند اظهار نمایم که شاید برای مقصود
اعلی امر بهائی که تفاهم اقوام و اتحاد عالم است بیفایده
نباشد .

در یکی از محافل بهائی که حاضر بودم و (گنگه ای چند
بداریق و عظمی همگفتیم) ولی نه " بطائفه ای افسرده دل
مرد " مثل شیخ سعدی بلکه بطائفه ای جهان آرا و
دل آسا (سا) ضمنا عرض کردم که روح اتفاق و اتحادی که در

تمام محافل بهائی حکمفرماست ایرانی باشند یا نورانی
اسیانی باشند یا فرنگی با روح اتفاق و اتحادی که در
بعضی محافل و کنگره های غیر بهائی نیز مشاهده میشود
اصلا هیچ شباهتی ندارد چرا ؟ همه شط بهتر از بنده
میشناسید ان شعر شیخ سعدی که در گلستان میفرماید
دوست نزدیکتر از من بمن است

وین صبیتر که من از وی دورم

چه کنم با که توان گفت که یـــــار

در کنار من و من مهجـــــورم

یعنی بر طبق ایه شریفه قرآن مجید " ونحن اقرب الیه
من حبل الورد " خدا ایتدالی را خویشتر از خویشتر میتوان
دانست پس وقتیکه من با یکی از احبای الهی ملاقات -
میکم او را که نمی بینم بلکه بیشتر و بیشتر از دیدن -
صورت ظاهری او حقیقت - حق را در او مشاهده مینمایم
این تجربه روحانی که کردیم دیگر نمیتوانیم از یکدیگر جدا
شویم اگر چه هزار فرسخ هم دوریم برای اینکه در چشم
روشن هر یکی از برادران خودمان نور خدا را مشاهده
میکنیم خواجه حافظ که ان (نور خدا) حتی در خرابا
مغان میدید چه رسد بمن و چقدر نور تابان و روشنائی
درخشان در صورت پر محبت دوستان ایرانی دیدم
این همه نقاط را من قبل هم میدانستم بلکه میشود گفت
که در دین مسیحی نیز که در سایه ان تولد شده ان -
جمله ها که فوقا ذکر کردم ورد زبان است ولی در خزان
دیانت مسیحی اروا ان بهار روحانی وان صبحدم ربانی
هنوز ندیده که بانها رود دهد ان مراتب را ورد زبان

نه بلکه ورد قلب وورد عمل قرار دهند .
 کبی بالاتر نوشتم بنده مسیحی بودم الان وخصوصا بعد
 از مسافرتم بایران میتوانم بگویم مسیحی هستم . ضمن
 يك کنفرانس که بعد از مراجعت بایطالیا کرده ام
 بشنوندگان خود که اکثرا آنها کاتولیک بودند و بیشتر
 از صد نفر بود عرض کردم که مثل اروبا مثل مردی است
 که چند سال پیش در يك موقعیکه در حال یاس بیچارگی
 قرار گرفته بود و هیچ راه نجات در پیش خود دیگر تشخیص
 نمیکرد تعالیم و انضباط يك حزب را قبول کرد ولی بعدا
 یعنی پس از آنکه از طیوسی و بیچارگی موقتی خود خلاصی
 یافته بود آن حزب از یادش رفته و حالا آن ورق زرد ویر
 گردی که عضویت او در آن حزب را به اطویش می آورد تسوی
 يك کشوی میزش پرت کرده می خواهد آن حزب را فراموش
 کند و هر وقتی کسی پیشش میاید و او میگوید "مژده باد
 حزب تازه ای ایجاد شده که بهتر است از آن که بودیم
 این کاغذ را برکن عضوان حزب شو" آن منحصر انگشت
 های خود را تو گوش میگذارد میگوید خاموش باش من دیگر
 نمیخواهم از حزب مزب حرفی بشنوم . مسیحیان اروبا
 همینطور هستند اروبا در يك موقعی فوق العاده -
 خطرناک ویر هلاک تاریخ خود تعالیم مقدس يك شخصیت
 شرقی یعنی حضرت مسیح را قبول کرده - الا با وجودیکه
 اکثریت اشخاص که خود را مسیحی مینامند بیشتر از تقالید
 پرست نیستند ولی دیگر نمیخواهند بهیچ حرفی که از
 شرق میاید گوش دهند يك دوست کاتولیک من بمن میگفت
 نمودن بالله يك دین يك فلسفه ای که از شرق میاید دیگر -

چه خوبی و کدام فایده برای ما میتواند داشته باشد ؟ و
 کاملا غافل بود از اینکه خود حضرت مسیح از شرق نه از
 غرب ندای نجات دهنده خود را بلند کرده بود اینست
 تجربه دم که از مسافرت ایران حاصل نمودم : معنی اصلی
 مسیحیت را بهتر فهمیدم بلکه آن احساسات روحانی که -
 حواریون حضرت مسیح^د خود داشتند تازه در قلب من مثل
 گل بهار بیدار . گفتم از سفر ایران نه فقط از بهائی شدن -
 اروبا هنوز شهدای بهائی ندارد . البته در اروبا نیز
 بهائیان خصوصا در بعضی ممالک کاتولیک مورد ازیت قرار
 گرفتند ولی خاک اروبا مثل خاک ایران از طرف خون شهدای
 ایبیری که نشد و آن روح فداکاری و انفشانیه که خاصیت
 مسیحیان قدیم بوده و باید در نفر بهائی دارای آن روح
 باشد اسانتر میتوانیم آن را در بین بهائیان مظلوم ایران
 محسوس کنیم علاوه برین حتی منظره طبیعی ایران نسبتا
 شبیه بمنظره طبیعی ارض مقدس فلسطین است که حضرت
 عیسی در آنجا زندگی کرده و منظره آمد که هر گل ایران در
 همان گلهائی است که حضرت مسیح در امثال پر حکمت
 خود ذکر مینمود و هر گوه زرد بی علف ایران همان گوهیست
 که حضرت مسیح بالای آن رفته ان کلمات اسمانی را بحواریون
 خود نازل فرمودند و هر سنگ ایران در نظر من مثل آن
 سنگهائی بود که در فلسطین خون شهادت اول مسیحیت
 روی آن ریخته شد .

سرتاسر دست خاوران سنگی نیست

کز خون دل و دیده در آن رنگی نیست

ثالثا مسافرت ایران يك نقطه مهم دیگر را فراموش نماند این

که امر مقدس بهائی د یانقی است نه يك انجمن ترقیپور
انسانی فقط. این نقطه ای است خیلی پر معنی چون
در ممالک ما بعضی ها این فکر را دارند که امر بهائی
بیشتر از يك باشگاه لائیک فیلسوفانه چیزی دیگر نیست
ای کاش آنهائیکه این گونه بیانات را اظهار مینمایند
با من در ایران میبودند و در ارض طاء داخل بیست
مبارک میگردیدند که جای تولد حضرت مال قدم بوده
است. انجا ان اقایان میدیدند که با کدام روح تواضع
و بندگی ادبای ایرانی ان خاک عنبر اسائینه از روی -
حقیقت نه از روی مجاز میشود سرمه چشم تمام نوع بشر
نام گذاریم و سیده و یا برهنه در اطاعتی که مدللح ان افتا
عالمگیر بوده می ایستادند و مناجات میخواندند - این
موضوعرا باید ارواثیها بفهمند که يك فلسفه انسانی هر
چند که عمیق هم باشد عمقش بیشتر از عمق چاه بابل
نخواهد بود و يك تئوری مادی اگر هم بلند پرواز باشد
بیشتر از بمب اتمیک را نمیتواند ایجاد نماید. حال -
آنکه فقط بواسطه ان قدرت فراموش شده که (لما تجلسی
ربه المجبل جله لکا وخر موسی تعقلم) یعنی همان -
قدرتی که حضرت بهاء الله هم دارد انسان میتواند
تا تاثیر پاک انسوی افلاک و تا بدرش عظیم پرواز نماید
و یکی از مقربین مبدل گردد .

رابعا ارواثیهای کنونی چون ارزش و قیمت بینظیر شهادت
را فراموش کرده اند از ترسید بیضا زیر چنگل وحشی
یکدیگر قرار گرفته اند سبببندید در این سالهای اخیر
چند تا جنگ در اروپا واقع شد که در ان جنگها میلیونها

نفر بیرحمانه قتل عام شد مثلا از طرفی در آلمان شش
ملیون کلیمی بیگناه از طرف نازیم اگشته شده و از طرف
دیگر بواسطه بمب اتمیک در ژاپون صدها هزار زن و بچه
ویر و سرنای بیچاره ذوق مرگ وحشتانگیزی چشیدند -
ان قوه روحانی که اولیای خدا را سوی ذروه علیای شهادت
(حیا لجمال) سوق میگرد حالا در دنیا مبدل شد به
ان قوه اهرمنی که مردم را یکدیگر بظلم و قتل می انگیزد
عوض (رأس الحکمة مخافة الله) بنظر میاید که مردم -
(رأس الحکمة مخافة النفس) را راهنمای خود گردند
در ایران که ادم با تعجب و سرور کامل فهمیدم که هنوز
چائی هست که در این قرن بیستم نیز مردمی دارد که
مانند دکتر برسر مرجم و چند نفر شهید بهائی دیگر
حاضر هستند نه اینکه با بهانه وطن دوستی و نژاد پرستی
برادران خویشرا بکشند بلکه خود را فدائی بهبودی و -
ترقی تمام نوع بشر نموده خون خود را برای آبیاری اولسن
نوم الان يك انسانیت تازه ای بریزانند . در کتاب
مستجاب کلمات مکنونه قلم اعلی میفرماید :

(یا ابن الانسان و ما لی تخشع شعرك من دمک لکان
اکبر عندی عن خلق الکونین و ضیاء الثقلین فاجهد فیہ
یا عبد) . خلاصه شهادت يك قوه خلاق را داراست
و اینرا هر چه بهتر بعد از مسافرت خود بوطن شهدا -
یعنی ایران دریاقم . اگر در محفل بهائی مادریم الان
يك پروتستانت يك کاتولیک يك کلیمی يك ایدالیائی يك
امریکائی يك سوسیالیست يك فاشیست همه تقالید و -
تئوری های بیمعنی خود را ترك گفته با کمال صلح و محبت
(بقیه در صفحه ۲۰)

یکی از خصائصیکه این دور مبارک را از اعصار و قرون گذشته ممتاز میسازد اینست که از فیض عمیم «مال قدم دامنه» علوم و فنون «نان روبه توسعه و فزونی نموده که هر یک از رشته های عدیده آن دارای رشته های فرعی دیگری گردیده و تازه از این متفرعات هم روزی نیست که فرغ دیگری منتزع نگردد. این از تجلیات اسم اعظم است که اینطور عالم عقول را پر از شور و میعان ساخته باندیشه ها چنین نیروی شگرفی بخشیده و بد خیل دانش پژوهان - چنان قوتی داده که راستی راه صد ساله را یکروزه طی و با نحوی معجز اسما هر روز درجه آن بیکران دانش عالمها کشف مینماید. این فضل و عنایت شامل و اینهمه بدایحیکه در ظرف این مدت کوتاه تاریخ امر بصورت رشته های مختلفه علوم و فنون جلوه کرده و هم اکنون نیز ظمور و بروزش روز افزون است تمام برای اینست که در این روز فیروز بشر خسته ورنه دیده به تر و سوسم لثرو سربعدتر راه تکامل پوید و زودتر خود را بعد صر زده بی «مال مبارک رساند. تعلیم و تربیت که در این دور بدیع امری اجباری و شریقی تلقی شده یکی از این رشته های اصلی و دامنه داری است که کلیه عوامل و وسائل تکاملی را تحت الشعاع خود قرار داده است. از گروه ممتاز دانشمندان و متخصصین ذممن کسانی میتوانند این موضوع مهم و بسوسود را بمفهوم حقیقی

خود توجه نمایند که در معارف امری رست داشته و تحقیقات علمی و فنی خود را روی موازین الهی استوار سازند. خوشبختانه مدت است که دانشمند گرانمایه جناب علی اکبر فروتن دست باین امر خطیر زده بتالیف و انتشار یک سلسله کتب علمی و تربیتی توفیق حاصل نموده اند که هر یک در نوع خود ممتاز میباشد. کتاب "روش پرورش نوباوگان" همین کتابیست که اخیرا همچون اختر تابناکی در جهان مطبوعات درخشیده و بسیاری از نکات و دقائق تربیتی را روشن ساخته است. و قتی صفحات این کتاب در مقابل دیدگان قرار میگیرد

موضوعهای نهگانه آن طوری دیده و دل را بخود مجذوب میسازد که چون کتاب بیایان میرسد شخص از کمی صفحات آن سخت دچار حسرت و تاسف میگردد.

انسان ضمن مطالعه این کتاب خود را با دانشمند و شرف و روشن ضمیری صاحب میابد که گوشه با چراغ دانش و معرفت به همه خانواده های طبقات گوناگون اجتماع سر زده. بگفت و شنود بداران و مادران و نوباوگان گوش داده رفتار و گفتار و کردار تربیتی هر یک را جداگانه با موازین علمی و امری سنجیده و اصل را ضمن نه موضوع جالب طبقه بندی نموده و با زبانی ساده و شیوا و شیرین برای او بیان میکند و ضمنا در خلال سخنان دلنشین خود -

یکد نیا مهر و عطوفت نثار مخاطب مفتون مینماید .
 ابتدا " موضوع عصبیت نوبا وگان را پیش کشیده منشأ
 وعلل و علائم انرا بطور اجمال توجیه وراه و رسم تعدیل
 حالت عصبی اطفال را نشان میدهد سپس موضوع اهمیت
 شخصیت مادر در امر تعلیم و تربیت " را با توضیحات
 کامل و مثالهای شیرین و زنده ای گوشزد میکند که " منظور
 از شخصیت مادر آنست که نه مستبد و جابر وی منطبق
 باشد و نه تسلیم هموی و دوس اطفال شود و همان اعتدال
 را که مرضی ساحت مقدس غنی متعال بوده و هست
 نگهدارد و از افراط و تفریط بپرهیزد " نگاه در باره
 " سخت ترین دوره " زندگانی از لحاظ تعلیم و تربیت "
 بحث و بعد از تشریح نکات و دقائق مهمی انظار را به
 " لزوم توجه والدین بداخله عائله " معطوف و آنان را از
 مساهله و عدم التفات مستمری بخانواده بر حذر و ضمن
 تجزیه و تحلیل جالبی مدلل میسازد که " بدریکه اطفال
 را بحال خود رها نماید وادنی توجه و التفاتی بانان
 نکنند و چراغی را که بخانه اش رواست در جانی دیگر بسوز
 افروزد گرفتار سهو و اشتباهی عظیم شده و مال مال از زحمات
 این پدر خدوم و فعال برای خانواده اش جز خسران
 و وبال چیزی دیگر عاید نخواهد شد و اگر دیگران نام
 او را به نیکی یاد کنند رفتار و کردار نامتعارف فرزندان
 بی تربیت و عوجبات بدنامی دنیوی و مسئولیت شدید اخروی
 او را فراهم خواهد نموده " در عین حال خاطر نشان میسازد
 که " مقصود از نگارش این سطور انصراف نفوس خد متگذار
 از خدمات اجتماعی نبوده بلکه بیان این مطلب است که

اینگونه نفوس شریفه اول باید بداخله عائله مان برسند
 و تعلیم و تربیت اطفال را اعظم وظیفه خود بدانند و بعد
 در رتبه ثانی اوقات فراغت خود را صرف خدمت بابنساء
 نوع خود فرمایند تا هر دو منظور بوجه احسن حاصل شود
 و از افراط و تفریط جلوگیری کامل بعمل آید .
 " اطفال تنبل " - " غریزه جنسی " - " جسم و روح " -
 اهمیت مواظبت اطفال با اولیا " و " لزوم انتخاب کتاب
 مناسب برای اطفال " بقیه موضوعهای جالب این کتاب
 است که حساسترین نکات و دقائق تربیتی را در بردارد -
 و با شیوه ای شیرین و جذاب مورد بحث و تحلیل واقع گردیده
 است . ما از ساحت قدس مولای جنون میطلبیم که موفقیت
 نویسند و دانشمند این کتاب در ادامه انتشار این قبیل
 آثار و تالیفات سودمند که در حال حاضر بهترین وسیله
 بیداری افکار و ترویج معارف امری است روز افزون گردد .

 نامه ای از حضرت روحیه خانم بقیه از صفحه ۷

 بخدمات با بهره موفق گردید مقصود ان نیست که ما رتاروت
 ضعیف و حقیر بود حاشا و کلا زیرا ان امه الهی مستعد
 و با هوش بود غرض آنست که خدماتش بمراتب ما فوق -
 توانائیش بود و این سبب همواره میگفت " این از فضل
 جمال مبارک است " و فروتنی و قواعد فوق العاده او مانع
 از این بود که حتی بصراحت اظهار دارد این امر را بحضور
 بها الله واگذار مینمایم .

آهنگ بدیع و خوانندگان

با تسلیمی که بالسنه فارسی هری دارند بتائیدات الهیه انشاء الله اثرات بدیعی بجای خود اهنسد نهاد و اهل غرب را از معارف وسیع بهائی بیش از پیش بر خوردار خواهند ساخت.

نامه ای که در این شماره از جناب پروفیسور بوزانسی ملا حظه میفرمائید بدون اندک دخل و تصرفی عیناً تقدیم خوانندگان آهنگ بدیع گردید و چون حاوی شرح اشتیاق یکی از برادران بهائی غربی ماست البته مقبول خواهد افتاد.

در خاتمه بی مناسبت نمیدانیم از جناب دکتر ذبیح که سبب آشنائی ما با شخص جلیل مذکور شده و عکس ایشانرا هم مرحمت فرموده اند تشکر نمائیم

هیئت تحریر آهنگ بدیع

احبابی نازنین طهران بیاد دارند که سال قبل برادر عزیز روحانی ما جناب پروفیسور بوزانسی ایامی معدود از اروپا بطهران آمدند تا بزیارت مهد امزالله فائز گردند و ضمناً برادران ستمدیده مشتاق خود را در این کشور مقدس ملاقات نمایند.

این شخص جلیل از مستشرقین عالیقدر ایتالیا است که اخیراً بسر چشمه ایمان واصل گشته و در موطن خود بخدمت و انتشار امرالله قائم است در مدت محدودی که در طهران اقامت داشتند طی خطاباً فصیحی بزبان فارسی از کیفیت اقبال خود بشریعه ربانیه شرحی بیان میکردند که واقعا اسباب عبرت و برهانی مشهود از تاثیر کلمه الله در قلوب و افکار بود.

بهائیان مظلوم ایران که هر روز با انواع محرومیتها گرفتارند وقتی چنین شواهدی که نمایند عزت و تقدیم امرالله است ملا حظه میکنند نمی توانند جمیع آلام را فراموش کرده هزار شکر بدرگاه حضرت احدیت من و ل میدارند که الحمد لله زحمات دیرینشان برپیساد نرفت و چنین اثمار شیرینی ببار آورد.

باری جناب پروفیسور بوزانسی فعلاً مقیم در عاصمه ایتالیا هستند و از جمله خدماتی که تعهد نموده اند ترجمه بعضی از بیانات مبارکه بزبان ایتالیا می است و البته

بقیه از صفحه ۱۳ دکتر یونس افروخته

عظیم عظیم ایدنی یا الهی علی التمسک به وتشبث باذیاله ثم اکتب لی یا الهی من قلمک الاعلی خیر الاخره والاولی انک انت محبوب الوری ورب العرش والثری و تذکرک اباک ونبشره لعنایه الله العزیز الحمید انا ذکرنا من قبل و فی هذا الحین بما یبقی به ذکره فی کتابسی المبین نشهد انه اقبل و حاضر و قاز بما لم یغزبه اکثر الخلق بشهد بذلك من ینطق انه لا اله الا هو الفرد الواحد العلم الخیر البها و الذکر و التنا علیک و علیه من لدن عزیز حکیم .

(بقیه در شماره آینده)

بقیه از صفحه ۱۷ مسافرتی در ایران و اثر آن

برادرانه با هم مینشینند این معجزه اثری است از آثار خون مبارک شهیدای ایران است و هر فکر خوبی که ما برای ما تبدیل این جهان اب و گل بیک بوستان روحانی لاله و گل بعمل میاندازیم آن هم از فیض خون شهید است: آن خیالانی که دام اولیاست عکس مهربان بوستان خداست اکنون یگانه وظیفه من نسبت برادران عزیز ایران اینست که سپاسگذار و منتداری بی نهایت خود را ابراز نمایم - ان سپاسگذاری و منتداری که فقط حرفی نماند بلکه بواسطه دعای صمیمانه تا بملکوت ابی واصل گردد . (بی عنایات حق و خاعان حق گر ملک باشد سیاه استرورق) من که پس از بهائی شدن در ایطالیا خود را یک ملک مینداشتم بعد از دیدن احبای ایران خوشتر و بهتر فهمیدم که بدون عنایات (خاعان حق) یعنی احبا * و شهیدای ایران ورقم هنوز چندر سیاه بود ، ولی بعد از اشامیدن می گلگون صحبت دوستان ارض طاه* میتوانم بگویم که مست شدم و مستی و جنون من جنون خمیری نه بلکه جنون امری است و یگانه امیدم این است که انشاء الله در سایه حضرت ولی امرالله و (خاعان حق) تا بروز اخیر عمرم مشغول تبلیغ امر مبارک بهائی باشیم .

اسکندر بوزانی - رم (ایطالیا) بتاريخ ۱۲ شهرالیهما* سنه ۱۰۸ بدیع